

ولایت مطلقه فینانس امپریالیستی*

تظاهرات و تحصن‌های اعتراضی سپرده‌گذاران بانک‌های ورشکسته به‌رغم تهدید و ارباب دست‌نگاه امنیتی همراه با ضرب و شتم مردم و وعده‌های حکومت مبنی بر تضمین بازپرداخت سپرده‌ها به صاحبانشان، به‌شکل‌های مختلف ادامه دارد. صحبت از بلعیده شدن پس‌اندازهای کوچک معلم و کارگر و کارمند از یک‌طرف و از طرف دیگر بدهی‌های چند هزار میلیارد تومانی گردن کلفت‌های «خدمت‌گزار اسلام و ولایت فقیه» است که به‌جای بازپرداخت وام‌های هزاران میلیاردی‌شان، این مبالغ عظیم را با کمک برداران بانکی‌شان به‌خارج منتقل کرده و «غیب» شده‌اند. عده زیادی از روسای این بانک‌ها، سرداران سپاه پاسداران و سران امنیتی و باججویان و شکنجه‌گران این رژیم هستند که افتخارات «الهی و انبیایی»‌شان در جبهه‌های «مبارزه با استکبار» و «محرابین با خدا» و «منافقین» و نشانه‌های مَهر و بوسه‌های «رهبر» بر پیشانی‌شان را تبدیل به «سرمایه» کرده و روسای موسسه‌های اعتباری یا بانک‌های اسلامی مانند ثامن‌الامه، ثامن‌الحجج و غیره شده‌اند.

اما فقط سطح ماجرا را نباید دید. باید به ریشه‌ها نگاه کرد و سرچشمه این ستم‌گری‌های بی‌پایان را در حاکمیت جمهوری اسلامی جست که چون بختک بر جان مردم و دسترنج آنان و منابع کشور افتاده است. در این راستا، توجه به دو نکته بسیار مهم است.

یکم، بانک‌ها و موسسات اعتباری بخش ضروری از کارکرد نظام سرمایه‌داری در سازمان دادن استثمار هستند. این‌ها **ابزار مالکیت و کنترل** توسط سرمایه‌دار هستند و تفاوتی با مثلاً، شرکت‌های نفتی و معدن و خودروسازی ندارند. هرچند مستقیماً در سازمان‌دهی استثمار نیروی کار درگیر

نیستند اما ابزار تعیین‌کننده در سازمان‌دهی استثمار و تضمین کنترل سرمایه‌داران بر روند تصاحب و کنترل ثروت‌های اجتماعاً تولیدشده هستند. بخش «سپرده‌گذاری» بانک‌ها صرفاً امانت‌داری نیست بلکه بانک‌ها سپرده‌های خرد را جمع‌آوری کرده و تبدیل به تجمعی از ثروت نقد می‌کنند (و ثروت نقد هیچ نیست مگر نماد نیروی کار انسانی که پول نماد آن است) تا بتوانند آن را به‌عنوان سرمایه در حیطه‌هایی به‌کار اندازند. پنج میلیون تومان سپرده یک نفر قادر نیست استثمار نیروی کار را سازمان دهد چون تراکم کافی ندارد اما وقتی بانک این ۵ میلیون تومان‌ها را جمع می‌کند تبدیل به هزاران میلیارد طرق مختلف وارد عملیات بسط و گسترش آن می‌شوند: از طریق وام دادن به سرمایه‌داران بزرگ، از طریق خرید سهام در بازارهای سهام و ورود به گمانه‌زنی مالی و غیره. اما بانک‌ها فقط ابزار کنترل و مالکیت نیستند. بانک‌ها به‌نسبت حجم سرمایه پولی که در اختیار دارند، می‌توانند مدارهای تولیدی کوچک و بزرگ را رونق بخشیده یا بخشکانند و مهم‌تر از آن، بانک‌ها واحدهایی برای به حداکثر رساندن سودهای مالی از دورافتاده‌ترین و کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین عملیات‌های تولیدی هستند. در نتیجه، بانک‌ها واحدهای مهمی در رقابت میان سرمایه‌های مختلف هستند. به‌همین علت، کلان سرمایه‌داران در واقع اجتماعات بزرگ صنعتی/تجاری/بانکی هستند. به‌طور مثال، آستان قدس رضوی و بنیادهای مختلفی که در جمهوری اسلامی به‌وجود آمده‌اند، تجمعاتی از همه این رشته‌ها بوده و بانک هم دارند. کلیه نزاع‌های درون حکومت بر سر این‌که کدام موسسه مالی یا بانک «مجاز» است و کدام نیست؛ بر سر این‌که آیا مساجد

مجاز به گشودن صندوق‌های قرض‌الحسنه (که نوعی از موسسه اعتباری یا بانک است) هستند یا خیر تا موضوعات «بانکی» محاکمه بابت زنجانی و شرکاء، در نهایت به حرکت سرمایه و تصاحب و کنترل آن مربوط است. هیچ‌یک از این نزاع‌ها ربطی به منافع ۹۹ درصد مردم ندارد. هیچ‌یک ربطی به «اشتغال‌زایی» و «فقرزدایی» و «فسادزدایی» ندارد.

دوم، اقتصاد هر یک از کشورهای جهان، چه آن‌ها که مردم‌شان تحت سیطره و ستم حکومت دینی هستند، مانند جمهوری اسلامی و چه آن‌ها که حکومت نظامی دارند مانند مصر، همه اجزایی از نظام سرمایه‌داری جهانی هستند و این نظام جهانی تحت فرمان و کنترل چند مرکز مالی امپریالیستی می‌باشد. نظام بانکی هر یک از این کشورهای تحت سلطه، واسط متصل شدن این اقتصادها به نظام سرمایه‌داری جهانی است. در نتیجه، سرمایه مالی بین‌المللی از طریق کنترل نظام بانکی هر کشور می‌تواند کلیت اقتصاد آن کشور را به این یا آن سمت براند. با نگاه به یک واقعیت کاملاً می‌توان این حقیقت را فهمید: تحریم‌های امپریالیستی که اقتصاد جمهوری اسلامی را به زانو درآورد دو پایه داشت: تحریم‌های نفتی و تحریم‌های بانکی. چنان‌چه، جمهوری اسلامی نتواند نفت‌آغاز بفروشد یا ارتباط نظام بانکی‌اش با نظام مالی و بانکی بین‌المللی قطع یا تضعیف شود، اقتصاد آن به بستر مرگ می‌افتد. پول فروش نفت به‌صورت کیسه‌های دلار تحویل ایران داده نمی‌شود. بلکه به ازای آن در بانک‌های جهانی «اعتبار» داده می‌شود و استفاده از این «اعتبار» برای وارد کردن هر نوع کالایی (از گندم تا فن‌آوری) نیاز به ارتباط شبکه بانکی ایران با شبکه بانکی جهان دارد. واردات و صادرات از طریق مبادلات اعتباری بانکی انجام می‌شود و غیره.

کافیست نگاهی به گزارش صندوق بین‌المللی پول که در

آستانه انتخابات ریاست جمهوری منتشر شد بیندازیم (گزارش کشوری. فوریه ۲۰۱۷). این گزارش، به‌وضوح برای دیکته کردن سیاست‌های بانکی به رئیس‌جمهور «منتخب» ایران بود و همه کاندیداها این را می‌دانستند و قبول داشتند و هیچ‌یک هم در مناظره‌ها از آن نه افشاگری کردند و نه ردیه‌ای بر آن ارائه دادند. این گزارش، توضیح می‌دهد که معضل بانکی ایران این است که کاملاً به نظام مالی جهانی متصل نیست و تحریم‌های هسته‌ای ضربه‌ای کامل به آن زده است و «تحریم نظام مالی ایران به‌طور قسمی برداشته شده است» و به جمهوری اسلامی برای «اتصال دوباره بانک‌های ایران به بانک‌های مالی جهانی» یک نقشه راه ارائه می‌دهد. بحث این نقشه راه در حوصله و گنجایش این مقاله نیست. اما سیاست‌های کلان اقتصادی ایران را نه «ولایت فقیه» و نه «رئیس‌جمهور» و نه «مجلس اسلامی» بلکه سلاطین نظم اقتصاد جهانی دیکته و تعیین می‌کنند.

ژست‌هایی که «رهبر» می‌گیرد و لاف از اقتدار در مقابل استکبار جهانی می‌زد، تبدیل به عجز و لابه برای «جذب سرمایه» «ضرورت ورود به بازار جهانی» شده است. سخنرانی اخیر حسن روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل (۲۹ شهریور ۹۶) علاوه بر دروغ‌های بزرگ و بی‌شرمانه مبنی بر «آزادی مذاهب» در ایران و «حقوق شهروندی» و غیره بیش از هر چیز، خواهش و التماس از شرکت‌ها و نهادهای امپریالیستی برای حضور بیشتر در ایران و سرمایه‌گذاری‌های خارجی با «به‌رخ» کشیدن منابع طبیعی و انسانی ایران بود. شرکت در جلسات نظامیان و عکس گرفتن با پاکوون بر دوش‌ها و سان دیدن از ابزار و آلات نظامی که با «فینانس» خارجی و درآمد نفتی از تحریم درآمده جلا می‌دهند، نمی‌تواند این واقعیت را پنهان کند که فینانس خارجی بر ولایت مطلقه

فقیه جمهوری اسلامی، ولایت مطلقه دارد. این زلوصفت‌ها که چند میلیون نفر مردم را محکوم به بیکاری دائم کرده‌اند، نزدیک به چهل سال دستگاه امنیتی خون‌آشام و دستگاه خرافه دینی‌شان را به مردم تحمیل کرده‌اند، سرسپردگان بی چون و چرای سرمایه‌داری بین‌المللی هستند و عمامه به سر داشتن یا نداشتن تفاوتی در این واقعیت ایجاد نمی‌کند که اینان طبقه سرمایه‌دار ایران هستند، با میلیون‌ها رشته وابسته به نظام سرمایه‌داری جهانی‌اند و سرنوشت نظام‌شان در نیویورک، پکن، فرانکفورت، فرانسه، مسکو، رم نوشته می‌شود.

انقلاب سوسیالیستی پس از درهم شکستن دولت سرمایه‌دار جمهوری اسلامی، در نخستین گام، کلیه سرمایه‌های بزرگ انحصاری دولتی و خصوصی و سرمایه‌های امپریالیستی، کلیه بانک‌ها و موسسات صنعتی و تجاری بزرگ، کلیه نهادهای مالی دینی که در اختیار و کنترل نهادهای جمهوری اسلامی، نهادهای بین‌المللی و وابستگان جمهوری اسلامی است را به مالکیت اجتماعی در شکل‌های گوناگون دولتی و تعاونی درآورده و اداره آن‌ها را در چارچوب برنامه‌ریزی مرکزی برای یک اقتصاد سوسیالیستی به‌دست شوراها یا کمیته‌های کنترل مردمی که در جریان سرنگون کردن این دولت، شکل خواهند گرفت، منتقل خواهد کرد.

اقتصاد سوسیالیستی نه براساس مالکیت خصوصی و استثمار بلکه بر اساس مالکیت جمعی و براساس «از هر کس به‌اندازه توانش و به هر کس به‌اندازه کارش» توسعه خواهد یافت و جهت‌گیری تغییر و دگردیسی استراتژیک آن به‌سمت روابط تعاون آگاهانه و داوطلبانه برای بقا و رفاه آحاد کشور و خدمت به پیشرفت فرآیند استقرار کمونیسم در جهان و در نهایت، استقرار نظام اجتماعی کمونیستی است که بر اساس «از هر کس به اندازه کارش و به هر کس به اندازه نیازش» سازمان می‌یابد. ■

«آتش»

* فینانس: وام یا استقراض مالی به‌منظور تامین منابع مالی برای اجرای پروژه‌ها و خرید تجهیزات طرح‌های تولیدی (سرمایه‌ای) و هم‌چنین فنی و مهندسی پروژه‌ها با استفاده از تسهیلات اعتباری خارجی میان مدت.

با رفراندوم، بی رفراندوم! ادامه یک نظام طبقاتی ارتجاعی!

درباره رفراندوم «استقلال» در اقلیم کردستان عراق

همه‌پرسی (رفراندوم) برای «استقلال کردستان عراق» طبق اظهارات مسعود بارزانی، رئیس اقلیم کردستان عراق، قرار است در سوم مهر ماه برگزار شود. تصمیم اخیر دولت بارزانی در شرایطی اعلام شده که وضعیت اقتصادی کردستان عراق به‌شدت خراب است و اکثر زحمتکشان کردستان از اوضاع ناراضی هستند. فقر و بیکاری و سرکوب سیاسی گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌های مخالف، شکاف طبقاتی و فساد گسترده از دلایل مخالفت مردم با رهبران اقلیم می‌باشد.

اعلام این همه‌پرسی باعث حملات شدیدالحن از جانب بسیاری از مقامات عراقی و هم‌چنین مقامات کشورهای منطقه مانند ایران و ترکیه شده است؛ مثلاً شمخانی رئیس کمیسیون امنیتی ایران گفته است که ایران تنها حمایت ارضی عراق را به رسمیت می‌شناسد و در صورت اعلام استقلال از سوی اقلیم کردستان، دولت جمهوری اسلامی قراردادهای امنیتی را لغو خواهد کرد و برای آن چه که سرکوب ضد انقلاب دانسته (یعنی نیروهای مخالف حکومت ایران) وارد کردستان خواهد شد. امپریالیسم آمریکا در این میان از بارزانی خواسته که انتخابات را به تعویق بیندازد.

در چند سال اخیر با تحولات داخلی و منطقه‌ای عراق، رقابت میان بورژوازی کرد و عرب از زمینه‌های اختلاف میان حکومت اقلیم و حکومت مرکزی بوده و بارزانی و هم‌فکرانش با پیش کشیدن موضوع «همه‌پرسی برای استقلال کردستان» با دست گذاشتن بر روی خواست دیرینه ملت کرد برای استقلال کردستان، می‌کوشند تا بار دیگر مردم را نسبت به خود خوش بین کند و بر بی اعتمادی مردم پرده بیندازد. هم‌چنین، بورژوازی کرد که خودش هم یک‌دست و هم‌نظرنیست، تلاش می‌کند تا با ایجاد کشوری مستقل زمینه‌های مناسب‌تری را برای کسب سود گروه‌بندی حاکم در تقابل با بورژوازی عرب ایجاد کند.

به هر صورت این همه‌پرسی تنها یک فرم از حاکمیت بورژوازی کرد را با فرم دیگری عوض می‌کند و موضع‌گیری‌های مختلفی را به‌همراه داشته است. عده‌ای مانند شونیست‌های ایرانی با دفاع از «تمامیت ارضی عراق» صراحتاً با «حق تعیین سرنوشت» مخالفت می‌کنند. برخی ناسیونالیست‌های توهم‌زده هم می‌گویند که بعد از این که کردستان عراق «آزاد» شد، کردستان ایران و ترکیه نیز بدان خواهند پیوست. عده‌ای از طیف چپ هم با استدلال «بد-دتر» از رفراندوم حمایت می‌کنند چون استقلال «بد» کردستان عراق، از جمهوری اسلامی «بدتر» عراق بهتر است.

در چنین شرایطی از «حق تعیین سرنوشت» آن هم با اتکا به نیروهای ارتجاعی صحبت کردن و سکوت در مورد حق تعیین سرنوشت پرولتاریا برای انقلاب کردن در مسیر سوسیالیسم به‌منابه بخشی از انقلاب سراسری ضد ارتجاع و ضد امپریالیستی در سراسر عراق، اشتباه محض است.

در ادامه، گزیده‌ای از مصاحبه با زنده یاد رفیق امیر حسن پور درباره رفراندوم «استقلال رسمی کردستان عراق» را خواهید خواند.

گزیده‌ای از مصاحبه با رفیق امیر حسن پور درباره رفراندوم «استقلال رسمی کردستان عراق»*

رفیق امیر، مسعود بارزانی رئیس حکومت اقلیم کردستان عراق در مصاحبه‌ای با «صدای آمریکا» این استدلال را جلو گذاشت که نظام حکومتی عراق عملاً فروپاشیده و کردها باعث این فروپاشی نبوده‌اند. او گفت حتی زمانی که بعضی‌ها بر سر کردها بمب شیمیایی می‌ریختند ما حرف از جدایی نزدیم. ولی حالا دیگران شرایطی ساخته‌اند که کشور

رسماً فروپاشیده است. در این شرایط کردها حق دارند برای این که سرزمین پدری خود را امن نگاه دارند و کردستان مکانی شود برای کمک به بقیه برادران عراقی‌شان برای استقلال اقلیم کردستان عراق را به همه‌پرسی بگذارند. می‌خواستیم دیدگاه‌ها و مواضع شما را در مورد این اوضاع و سیاست‌ها بدانیم.

امیر حسن پور: این که کردها یک ملت تحت ستم بوده‌اند در عراق و سایر کشورهای منطقه خیلی واضح است. بیشتر مردم کرد در آرزوی این بوده‌اند که یک دولت مستقل داشته باشند. در این نیز تردیدی نیست که کردها به‌عنوان یک ملت تحت ستم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. قبل از تحولات اخیر (تصرف بخشی از عراق توسط داعش) مسعود بارزانی چند بار بحث استقلال را مطرح کرده بود بدون این که بتواند یا بخواهد قدمی در جهت عملی کردن آن بردارد، اما حالا شرایطی پیش آمده که عراق توسط داعش، نیروهای عشایری و ارتش اسلامی مقتدی صدر، و در اثر سیاست‌های حکومت مالکی عملاً تجزیه شده است. «حکومت اقلیم کردستان» از سال ۱۹۹۱ در نتیجه جنگ اول آمریکا علیه عراق به تدریج شکل گرفت و در جنگ دوم آمریکا در ۲۰۰۳ به شکل امروزی در آمد و اکنون در ادامه این جنگ‌ها توسط داعش شرایط عملی کردن استقلال فراهم شده است. در واقع «حکومت اقلیم کردستان» تا کنون عملاً شبه مستقل بوده و برگزاری رفراندوم و اقدامات بعدی این شکل از اعمال حق تعیین سرنوشت را به استقلال صوری یا رسمی تبدیل می‌کند... استقلال کردستان، اگر عملی شود، در شرایط ویژه بین‌المللی منطقه‌ای صورت می‌گیرد. شرایطی که در کردستان عراق، ناسیونالیسم کرد از قبل در قدرت بوده است. این دولت خودمختار نماینده ناسیونالیسم به قدرت رسیده کرد است که دارای قوه مقننه (پارلمان)، قوه اجرائیه (کابینه)، دستگاه اداری، ارتش یا نیروی پیش‌مرگ، پلیس، دستگاه امنیتی، زندان) و قوه قضائیه است... اما از آنجا که دولت مرکزی عراق قدرت زیادی نداشته، «حکومت اقلیم کردستان» حالت نزدیک به استقلال داشته است و مخالفت آمریکا و ایران و ترکیه با استقلال یکی از علل عملی نشدن این پروژه بوده و این وضع ممکن است تغییر کند. این درست است که در حال حاضر آمریکا با «استقلال کردستان» مخالفت می‌کند اما مسئله اصلی آمریکا این نیست که دولت کرد تشکیل نشود.

مسئله آمریکا تأمین نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی در کل منطقه است، این که مثلاً منطقه چه وضعی پیدا کند که منافع آمریکا و متحدانش از جمله اسرائیل تأمین شود. این نیز روشن است که اگر آمریکا با استقلال مخالفت کند رهبران کرد اطاعت می‌کنند.

شما می‌گویید که کردها مستقل بوده است. اما بعضی نیروهای سیاسی می‌گویند اگر کردستان مستقل شود، در منطقه‌ای که اسلام‌گرایی و نیروهای ارتجاعی از هر طرف دارند سر بلند می‌کنند، می‌تواند پایگاهی باشد برای حکومت سکولار غیردینی. یعنی حکومتی که طبعاً در آن پدرسالاری فئودالی و غیره بر خواهد افتاد و از جنگ‌های دینی و قومی که در بقیه نقاط عراق هست هم خبری نخواهد بود. این تصویر چقدر واقعیت دارد؟

امیر حسن پور: این بیشتر به خواب و خیال نزدیک است تا واقعیت. تجربه بیست و سه سال «حکومت اقلیم کردستان» واقعیت دیگری را نشان داده است. درست است که کردها با سقوط رژیم صدام برای مدتی در منطقه اقلیم از ستم ملی رهایی پیدا کردند و خیلی‌ها از تجربه دستگاه اداری و نظامی و قضایی به زبان کردی خوشحال بودند اما این شادی چندان طول نکشید و فهمیدند

که طبقه سرمایه‌دار تازه به دولت رسیده‌گرد، به زبان‌گردی به قهر متوسل می‌شود. اما اگر ستم ملی تا حد زیادی در اقلیم از بین رفته، ستم مستعمراتی آمریکا جای ستم ملی رژیم صدام را پر کرده است، این بار از طریق وابستگی کامل حکومت‌گرد و اقتصاد و سیاست آن به آمریکا. از نظر منافع مردم کرد به ویژه اکثریتی که استثمار می‌شوند و نیمی از جمعیت یعنی زنان، «حکومت اقلیم کردستان» و استقلال رسمی نمی‌تواند تغییری در این روابط به بار بیاورد. این ادعا که کردستان مستقل پایگاهی برای سکولاریسم شود و در مقابل جریان تئوکراسی از نوع ایران و افغانستان و عراق قرار بگیرد نیز بسیار نادرست است. دو حزبی که در رأس حکومت‌گردی قرار داشته‌اند یعنی «اتحادیه میهنی کردستان» و «پارت دمکرات کردستان» با به‌قدرت رسیدن تئوکراسی در ایران مانند بیشتر رژیم‌های خاورمیانه سعی کردند خودشان را بیشتر ناسیونالیست‌های کردستان عراق که غیرمذهبی بوده‌اند به نماز و روزه روی آورده‌اند و اصولاً با وجود این‌که جنبش ملی بعد از جنگ جهانی دوم دینی نبوده، روشنفکران و رهبران احزاب کرد سکولاریسم را حتی در حد بسیار محدود جدایی دین و دولت جزو برنامه سیاسی خود قرار نداده‌اند و در واقع خیلی با نیروهای دینی سازش کرده‌اند. کردستان تحت حکومت این‌ها پر از مسجد شده و شهرها، شهر مناره‌ها شده‌اند. این حکومت یک وضعی که دارد نمی‌تواند یک نیروی سکولار باشد. این‌که به بقیه مردم عراق کمک کند یا بتواند یک نیروی مترقی در منطقه باشد نیز جای تردید است چون خود مردم کردستان را در عرض بیست و سه سال اخیر بیشتر به دامن دین انداخته است. این حکومت، علی‌رغم اختلافات درون رهبریش، در منطقه با اسرائیل و ترکیه و ایران هم سویی داشته و هیچ معیار ترقی‌خواهی و آزادی‌خواهی را در حرف و عمل آن نمی‌توانم ببینم. مسئله دیگر، خط سیاسی و برنامه سیاسی و ایدئولوژیک رهبری ملی‌گرد است که با آن ناسیونالیست‌هایی که در سال‌های اخیر یا قبل‌تر به قدرت رسیدند تفاوت زیادی ندارد. خلاصه اینکه رهبران ملی‌گرد افتخار می‌کنند به پیچ و مهره نظام امپریالیستی تبدیل شوند. علناً این را می‌گویند. هیچ الترناتیو دیگری در مقابل‌شان نیست و نمی‌خواهند هم باشند. افتخارشان این است که در کردستان برخلاف خیلی از کشورهای خاورمیانه

رسانه‌های جمعی آزادی دارند. ولی به وضع کردستان که نگاه کنیم می‌بینیم در بیست سال اخیر کشتار روزنامه‌نویس‌ها و خفه کردن هر نوع صدای انتقادی در سطح وسیعی صورت گرفته است. به هر جایش که نگاه می‌کنم پیشرفتی نمی‌بینم. خیلی‌ها می‌گویند کردستان عراق فرودگاه بین‌المللی دارد. جاده‌سازی شده است. پر از شاپینگ مال شده است. یا مثلاً تأسیسات جذابی در مناطق کوهستانی برای توریست‌های داخلی و خارجی درست کرده‌اند. ولی وقتی به مردم کردستان نگاه کنی با این همه ثروت نفتی، می‌بینی که دست به گریبان یک اقتصاد ویران شده کشاورزی‌اند و یک اقتصاد شهری و صنعتی که بتواند وضعیت اقتصادی را بهتر کند و شغل ایجاد کند و غیره هم وجود ندارد. من برای کردستان مستقل آینده درخشانی نمی‌بینم نه به خاطر محدودیت‌های خلق کرد بلکه به خاطر ماهیت طبقاتی رهبری ناسیونالیستی و ایدئولوژی ناسیونالیستی.

بنابر این هیچ امیدی نیست! یعنی هیچ کاری هم نباید کرد!
-امیر حسن پور: چرا که نه، مسئله خط مشی همیشه جدی بوده اما در شرایط تاریخی سی و چهار سال اخیر تعیین‌کننده است. روشن است که بدون تئوری انقلابی نمی‌توان انقلاب کرد و اگرچه مارکسیسم چنین تئوری هست اما آن هم بدون نوسازی و سنتز انقلابی از پیروزی‌ها و شکست‌های گذشته کافی نیست. امروز عنصر ذهنی از عنصر عینی عقب‌مانده است.
- در این وضع خراب، پایه مادی یا پتانسیل انقلاب کجاست؟
-امیر حسن پور: همین وضع خراب خودش بخشی از پایه مادی است. یعنی وضع خراب فریاد می‌زند که می‌توانم یک جور دیگر بشوم. می‌شود اوضاع را تبدیل کرد به یک چیزی ضد شرایطی که فعلاً در آن بنیادگران اسلامی و قدرت‌های امپریالیستی ابتکار عمل را در دست دارند. شرایط جوری است که جنبش کمونیستی می‌تواند آن را به هم بزند، خوب هم می‌تواند به هم بزند. البته یک جنبش کمونیستی که خط مشی درستی داشته باشد، بتواند این وضعیت را درک کند و به ضدخودش تبدیل کند. ■

«آتش»

* متن کامل این مصاحبه را در نشریه آتش شماره ۳۳، مرداد ۱۳۹۳ بخوانید. این مطلب هم‌چنین در کتاب «بر فراز موج نوین کمونیسم» مجموعه نوشته‌های رفیق امیر حسن پور، انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)، فروردین ۱۳۹۶، قابل دسترس است.

ماه مهر، ماه مهربان نیست!

ماه مهر برای همه، ماه مهربان نیست. آمدن ماه مهر برای برخی از کودکان و نوجوانان در ایران این ماه فرقی با ماه‌های دیگر ندارد چون نمی‌توانند به مدرسه بروند. کودکان بیشمار در دنیا هستند که به دلایل مختلف مثل جنگ، آوارگی، سیستم آموزشی فاشیستی، نداشتن مدرسه، نان‌آور بودن، ازدواج و... از حق آموزش و تحصیل بازداشته می‌شوند. کودکان مهاجر افغانستانی در ایران هم با این معضل مواجه هستند. شهرپور امسال و با نزدیک شدن به آغاز سال تحصیلی ایران کمپینی در فضای مجازی شکل گرفت با عنوان «از مهر جا نمانند» با هدف حمایت از کودکان بازمانده از تحصیل افغانستانی. تحصیل کودکان افغانستانی در ایران و موانع آن، معضل تازه‌ای نیست و از همان زمان ورود نسل اول مهاجران تا نسل متولد ایران با آن مواجه هستند. از آغاز دهه‌ی ۶۰ خورشیدی و جنگ‌های ارتجاعی داخلی در افغانستان، سیل مهاجرت مردم این کشور آغاز شد. این جابجایی یکی از بزرگ‌ترین مهاجرت‌های قرن بیستم محسوب می‌شود. مهاجران افغانستانی در گریز از جنگ و ویرانی و بی‌پناهی در نقاط مختلف دنیا پراکنده شدند اما بخش اعظم‌شان به دو کشور همسایه یعنی ایران و پاکستان وارد شدند. پرداختن به وضعیت مهاجران ساکن پاکستان، موضوع این مقاله نیست اما در مورد مهاجران یا بهتر است بگوییم آوارگانی که وارد ایران شدند، سیستم پذیرش قانونی وجود نداشت و بسیاری از آنان به صورت «غیر قانونی» وارد ایران شدند و در زاغه‌ها و مناطق فقیرنشین حاشیه شهرها ساکن شدند. این وضعیت و نداشتن شغل و درآمد و نیاز مبرم توده‌های ستم‌دیده افغانستانی به کار کردن برای تهیه غذا و اولیه‌ترین امکانات ادامه حیات، آنان را به منبعی تازه و مهم برای فوق‌استثمار توسط سرمایه‌داران ایران تبدیل کرد. کودکان افغانستانی نیز از این قاعده غیرانسانی در امان نماندند و در شرایطی که در نتیجه جنگ‌های ارتجاعی، نه کودکی کردند و نه آینده‌ای برای خود متصور هستند، از سنین پایین به کودک - نان‌آور تبدیل شده‌اند.

مهاجران افغانستانی که بخش اعظم‌شان به‌زبان فاشیستی دولت‌مردان جمهوری اسلامی «مهاجران غیر قانونی» نامیده می‌شوند، در بخش‌های مختلف از کشاورزی تا ساخت و ساز و مقنی‌گری و سرایداری و غیره در بدترین شرایط و با کم‌ترین دستمزد به کار گرفته می‌شوند و در نتیجه فوق‌استثمارشان، سودهای کلان به جیب اقتصاد سرمایه‌داری ایران و سرمایه‌داران انگل صفت واریز می‌شود. درعین حال به‌خاطر افغانستانی بودن با بدترین تحقیرها و تبعیض‌ها هم روبه‌رو می‌شوند. مدارس دولتی ایران، مهاجران به‌اصطلاح «غیر قانونی» را ثبت نام نمی‌کنند. در نتیجه، کم‌کم مدارس خودگردان افغانستانی در ایران رایج شد. مدارس خودگردان افغانستانی مدارس هستند که معمولاً توسط افغانستانی‌های ساکن ایران برای فراهم آوردن امکان تحصیل برای کودکان افغانستانی تاسیس و اداره می‌شود. اغلب این کودکان به‌دلیل نداشتن برگه تردد، هزینه‌های بالای شهریه، کار کردن، در مواردی کبر سن و محدودیت‌های سهمیه مدارس دولتی برای مهاجران افغانستانی، نمی‌توانند وارد چرخه آموزش و پرورش رسمی کشور شوند. در ابتدا این مدارس می‌توانستند فعالیت کنند ولی بعد با شروع طرح اخراج مهاجران «غیر قانونی»، اکثر این مدارس تعطیل شدند و عده بسیار کمی باقی ماندند که به‌صورت مخفیانه و در نقاط مهاجرنشین شهرهای ایران به کار خود ادامه دادند. در مجموع، موضع دولت جمهوری اسلامی نسبت به این مدارس، متفاوت بود. یا سکوت کردند چرا که حضور و کار با دستمزد بسیار پائین‌تر توده‌های افغانستانی منبع سرشار از سود برای‌شان بود و یا در دوره‌هایی فعالیت این مدارس خودگردان را ممنوع کردند. با بسته شدن این مدارس و وجود منع قانونی، امکان ادامه تحصیل برای کودکان افغانستانی بدون برگه هویت، سخت‌تر و نزدیک به محال شد. با وجود چنین شرایطی ان‌جی‌اوه‌های حامی حقوق کودکان کار و خیابان و پناهنده، متولیان اصلی آموزش کودکان افغانستانی در ایران شدند. این مراکز با

ایجاد کلاس‌های درس مبتنی بر فعالیت‌های داوطلبانه‌ی حامیان کودکان، به آموزش کودکان و نوجوانان افغانستان پرداختند و این روند هنوز هم ادامه دارد. اما ایدئولوژی نژادپرستانه و قوانین تبعیض آمیز و ضدانسانی که دولت جمهوری اسلامی متولی آنست، مرتباً در برابر این روند مانع ایجاد می‌کند. با حاد شدن جنگ در سوریه و نیاز جمهوری اسلامی به حفاظت از موقعیت خود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و دخالت‌گری ارتجاعی‌اش در این جنگ، کارکرد توده‌های افغانستانی برای این نظام ستم‌گر ابعاد تازه‌ای یافت. در واقع بخشی از توده‌های افغانستانی به سکه‌ی شانس و پیاده‌نظام جمهوری اسلامی تبدیل شدند. در ۲۷ اردیبهشت ماه سال ۹۴ خبرگزاری تسنیم با شور و اشتیاق نوشت: «سرانجام موعد رسانه‌ای شدن یکی از مهمترین تصمیمات عالی نظام جمهوری اسلامی در تاریخ سی و چند ساله حضور مهاجرین افغانستانی در ایران فرا رسیده است.» در ادامه به قول از رهبر جمهوری اسلامی گفت: «هیچ کودک افغانستانی، حتی مهاجرینی که به‌صورت غیرقانونی و بی‌مدرک در ایران حضور دارند، نباید از تحصیل بازمانند و همه آنها باید در مدارس ایرانی ثبت‌نام شوند.» البته چیزی که این خبرگزاری نوشت این بود که این «یکی از مهمترین تصمیمات عالی نظام جمهوری اسلامی» خون‌بهایی است که خامنه‌ای و حکومت ایران به خانواده‌های «مدافعان حرم و رزمندگان فاطمیون» می‌دهد تا برونند و در سوریه کشته شوند. دولت جمهوری اسلامی برای حضور و دخالت‌گری در جنگ ارتجاعی سوریه نیاز به پیاده‌نظام و سرباز داشت و بی‌رحمانه از جان توده‌های افغانستانی مایه گذاشت با این وعده که به آنان اجازه اقامت در ایران داده می‌شود. «داوطلبان» افغانستانی مدافع حرم که فاطمیون نامیده شدند از گروهان به تیپ و سپس به لشکر، افزایش یافتند. فرمان خامنه‌ای که به «طرح فرمان» معروف شد در اولین سال اجرایش یعنی سال تحصیلی ۹۵-۹۶ امکان ورود به مدارس دولتی ایرانی را به تعداد کمی از کودکان افغانستانی داد. اما

همین فرمان هم اجرا نشد و اساساً یک فریب‌کاری بی‌شرمانه بود. چون بسیاری از خانواده‌های افغانستانی اصلاً از وجود چنین فرمانی اطلاع نداشتند. فقط ۵ روز وقت برای ثبت نام دانش‌آموزان تعیین شد، خانواده‌ها امکان و توان مالی پرداختن شهریه‌های درخواستی مدارس را نداشتند، تعداد زیادی از کودکان به دلیل سال‌ها محرومیت از تحصیل دچار کبر سن شده‌اند یعنی سن آن‌ها از سن لازم برای ورود به کلاس یا مقطعی که باید درس بخوانند بالاتر رفته است و مدارس آن‌ها را ثبت نام نکردند. امسال هم در دو هفته‌ی پایانی شهریور و در آستانه‌ی آغاز سال تحصیلی جدید، خبرهای تلخی از سوی فعالان حوزه‌ی کودک به گوش می‌رسد. بنا بر گزارش‌ها، شهرداری و بهزیستی تهران در طرحی مشترک با عنوان «غربالگری و جذب» قرارست چهره‌ی شهر را زیبا کنند! کودکان کار (که بخش اعظم‌شان افغانستانی هستند) را از سطح شهر گردآوری کرده و آن‌ها را در ون‌هایی که دارای قفس حمل زندانیان است به چند مرکز انتقال می‌دهند و از قرار معلوم، کودکان افغانستانی را از ایرانی‌ها جدا کرده‌اند تا مقدماتی فراهم کنند و آن‌ها را رد مرز و از ایران اخراج کنند. تنها یکی از تبعات این طرح می‌تواند این باشد که کودکان را از کار در خیابان‌ها به کار مخفی و زیرزمینی در مکان‌های محصور با امکان آسیب و آزار و اذیت بیشتر، سوق دهد؛ یا می‌تواند اعمال فشاری

باشد بر خانواده‌های افغانستانی فاقد برگه‌ی اقامت تا به لشکر فاطمیون بپیوندند. پایان این طرح هر جوری باشد باید آن فرمان خامنه‌ای و این طرح را هم‌راستا و مرتبط به هم دید. ارتباطی که از تقسیم و رتبه‌بندی افراد براساس نژاد و مرز و طبقه برمی‌خیزد و نظام ستم‌گر جمهوری اسلامی متولی آن است. تلاش برای به مدرسه رفتن کودکان افغانستانی و مبارزه برای گرفتن حقوق آنان یک رویکرد درست اما کوتاه‌مدت است و باید با تلاشی گسترده‌تر برای از بین بردن اساس چنین اوضاعی همراه شود: رویکردی استراتژیک برای انقلاب. حتی اگر تمام کودکان افغانستانی هم بنا به منفعت نظام جمهوری اسلامی به مدرسه بروند باز هم جایگاه طبقاتی و اجتماعی پُر از تبعیض و استثمار و ستم خانواده‌های افغانستانی در این روابط تولیدی ارتجاعی، به جای خود باقی می‌ماند. حتی اگر تمام فعالان عرصه‌ی اجتماعی و کودک فقط روی مبارزه برای این کمپین، تمرکز کنند باز هم نیاز خانواده‌ی افغانستانی به درآمد حاصل از کار کودک‌کش از بین نخواهد رفت. حتی اگر تمام مدارس، این کودکان را ثبت نام کنند باز هم آنان نمی‌توانند شش ساعت از وقت خود را در مدرسه بگذرانند چون با کار تمام وقت هم مشکل درآمد دارند چه برسد به کار نیمه‌وقت. حساسیت اجتماعی و مبارزه کردن در چنین کمپین‌هایی خوب است اما باید این مبارزه با راهبرد مبارزه برای از میان بردن هر

شکلی از استثمار و ستم پیوند بخورد. فعالین اجتماعی این عرصه که در شرایطی دشوار و با محدودیت‌های بسیار تلاش می‌کنند تا دردی از دردهای توده‌های افغانستانی کم کنند، مدرسه درست می‌کنند و دل‌نگران کودکان هستند اما اگر این تلاش‌ها با مبارزه علیه دولت ستم‌گر جمهوری اسلامی و مبارزه برای سرنگونی انقلابی آن پیوند نخورد، اگر این تلاش‌ها با مبارزه علیه امپریالیسم، علیه استثمار و ستم، علیه مرز، علیه بی‌هویت‌سازی و بی‌آینده‌سازی انسان‌ها پیوند نخورد و در چارچوب نظام حاکم بماند، متأسفانه راه به‌جایی نخواهد برد.

ما کمونیست‌ها برای خلق دنیایی مبارزه می‌کنیم و دولت و نظامی را برقرار خواهیم کرد که حق پناهندگی و شهروندی برای افرادی که در کشور خود تحت فشارهای سیاسی و اجتماعی قرار داشته‌اند و از جانب دولت‌های ارتجاعی و امپریالیستی مورد آزار و تعقیب بوده‌اند و یا کسانی که از جنگ‌های ارتجاعی گریخته‌اند، یک واقعیت عینی و ملموس است. دنیایی که انسان‌ها به‌دلیل «غیر قانونی بودن» به نابودی تدریجی محکوم نمی‌شوند. جامعه‌ای که در آن انسان‌ها با مرز و محدوده و رنگ و نژاد و شغل و درآمد، تعریف نمی‌شوند و «هویت ملی» در برابر انترناسیونالیسم کمونیستی، رنگ می‌بازد. ■

ستاره مهری





گزارشی از بلوچستان

بخش دوم

جایی که از هر تار و پودش نیاز به انقلاب و یک زندگی انسانی، فریاد زده می‌شود!

وضعیت آموزشی، یک تراژدی است. کم‌تر بچه‌ای به رفتن به دبستان ۵ کلاسه روستا علاقمند است. چون هم خانواده به کار فرزند در کشاورزی و یا کارگری در مناطق دیگر نیاز دارد و هم از دبستان چیزی نمی‌آموزند. اغلب، معلمانی خسته و فرسوده که طبق نظام شوینستی به زبان فارسی حرف می‌زنند و تدریس می‌کنند و دانش‌آموزان فقط طوطی‌وار آن‌ها را تکرار می‌کنند و حتی قادر نیستند یک جمله کتاب فارسی که روخوانی می‌کنند را معنا کنند. امکان رفتن به دبیرستان در ۶۰ کیلومتری روستا قرار دارد که تقریباً هیچکس نمی‌رود و دختران مطلقاً از رفتن محرومند. این وضعیت، بیسوادی در منطقه را فاجعه‌بار کرده است. اما در همین حال بسیاری تلفن همراه در دست دارند و «واتس‌آپ» اپلیکیشن مورد علاقه است! ولی چون سواد ندارند، از طریق گزینه صدا ارتباط برقرار می‌کنند. آن‌هایی که سیاسی‌اند از این طریق برای هم ترانه‌های بلوچی که از ستم و ظلم بر این ملت می‌گوید و یا فیلم و تصاویری که مبارزات مردم بلوچ و جریان‌ات ناسیونالیستی بلوچ را در پاکستان نشان می‌دهد، رد و بدل می‌کنند.

وضعیت پزشکی و درمانی افتضاح است. بهداشتی منطقه حتی یک آمپول برای تزریق در موارد اضطراری (مانند سگ‌گرفتگی که امری عادی در منطقه است) ندارد. فقط یک پلاک آهنی می‌بینیم که خاک گرفته و کج و معوج در باد سوزان تکان می‌خورد و اعلام می‌کند این جا «بهداری» است. برای ابتدایی‌ترین مشکلات درمانی، مردم ناچار به سفری طولانی هستند. خیلی‌ها رنج این سفر و هزینه‌اش را نمی‌خرند و با توسل به «دعای» ملای شیاد روستا و «توکل» به خدای موهوم، امید به بهبود می‌بندند.

از معدود «تفریح»های جوانان روستا شب‌ها جمع شدن در مسجد است. مکانی که هم نقش امنیتی و کنترل مردم را از نظر سیاسی دارد و هم مرتباً بیمارگونه‌ترین افکار دینی و خرافی را به توده‌ها تزریق می‌کند و شست‌وشوی مغزی می‌دهد. به همین دلیل، بسیاری از مردم «به چشم خودشان»، «جن» را هنگامی که قصد آزار آنان را داشته است، دیده‌اند!

بسیاری از مردم فاقد شناسنامه هستند و برای دریافت کارت شناسایی باید آزمایش «دی‌ان‌ای» بدهند تا ثابت کنند «شهروند ایران» هستند. برای این آزمایش باید یک پروژه و بوروکراسی سنگین را از سر بگذرانند. مثلاً انجام این آزمایش در تهران میسر است اما چون شناسنامه ندارند نمی‌توانند از منطقه خارج شوند و به تهران بروند! بنابراین بسیاری قیدش را می‌زنند. اما نداشتن شناسنامه، مساوی است با دریافت نکردن یارانه. نداشتن دفترچه بیمه سلامت. نداشتن امکان جابه‌جا شدن و رفتن به مناطقی دیگر. نداشتن امکان درس خواندن. مال‌دارهای محلی از این وضعیت بیشترین بهره را می‌برند و این موقعیت به صاحبان کارگاه‌های خدماتی امکان بیرحمانه‌ترین شکل‌های استثمار را می‌دهد و کل نظام از این بهره‌کشی، منفعت می‌برد. به قول یکی از رفقا: «۹۹ درصد مردم شهرنشین نمی‌دانند در گوشه‌ای از این کشور، مردم با چنین شرایطی زندگی می‌کنند. این فاجعه است.»

سیاست «شوراهای شهر و روستا» و انتخاب نماینده شورا، برای مردم کورسوی امیدی بود که شاید از این طریق بهبودی در وضعیت

زندگی حاصل شود. اما این اتفاق نیفتاد و نمی‌توانست تحت این سیستم، اتفاق بیفتد. با طایفه‌بازی اغلب کسانی از میان «از ما بهتران» مال‌دار، «شورایی» شدند و همان‌ها از میان قوم و قبیله خودشان «دهیار» انتخاب کردند. از دولت مرکزی، بودجه دریافت کرده و اکثراً به جیب زدند یا از این موقعیت به‌عنوان سکوی پرش و امتیاز برای انتقال به مناطق دیگر استفاده کرده و می‌کنند.

چندی پیش در این منطقه، مبارزه و اعتراضی رخ داد که در هیچ رسانه‌ای انعکاس پیدا نکرد. یک ملای سنی‌مذهب در منبر اسلامی در سوریه اعتراض کرده بود. او گفته بود که در این مملکت جنگ نیست پس چرا باید وارد جنگ در سوریه بشویم. این ملا را کت‌بسته دستگیر کرده و راهی مشهد می‌کنند. پس از آن مردم سر به شورش برمی‌دارند. جاده‌ها را می‌بندند و با لاستیک به آتش می‌کشاند. مردم محلی می‌گفتند ۷۰۰ بلوچ دارای کارت بسیج، کارت‌های خود را آتش زدند. پس از آن دولت مرکزی در هراس از این اعتراض با «سلام و صلوات» و با هواپیمای خصوصی این ملا را به منطقه باز می‌گرداند. نتیجه‌گیری پدر همسایه این بود که «این مردم صرفاً برای مسائل مذهبی شورش می‌کنند». مقوله «بلوچ‌های بسیجی» هم در نوع خودش پدیده‌ای است. این‌ها را خانوادگی می‌خرند و مثلاً شیعه مذهب می‌کنند. مردم نظر خوشی به اینان ندارند.

پشت سرشان حرف می‌زنند و تقبیح‌شان می‌کنند. اما همین بی‌پرنسیپ‌ها در دفاع از یک ملای سنی‌مذهب کارت‌های خود را می‌سوزانند. مذهب و خرافه، ستم و استثمار بیرحمانه در شرایط فقدان نیرو و حرکت پیشرو و انقلابی، رُس توده‌ها را کشیده است. در دوره‌های انتخاباتی، جمهوری اسلامی رذیلانه به یاد این مناطق و مردمش می‌آفتد. در انتخابات ۴ سال قبل ریاست جمهوری، روحانی با دادن وعده‌ها به توده‌های بلوچ و تاکید به روی «رفع تبعیض‌های قومیتی» و مهم‌تر ساخت‌وپاخت با مولوی‌های سنی‌مذهب مرتجع، آرای زیادی از این‌جا به‌دست آورد. امسال نیز کاندیداهای دیگر پا جای او گذاشتند. ابراهیم رئیسی سفر به بلوچستان را جزو اولویت‌هایش قرار داد. اما بلوچستان از جمله مناطقی بود که روحانی از بالاترین درصد آرا را به‌دست آورد.

وقتی با مردم در مورد امکان به وجود آوردن مناسباتی به‌جز آن‌چه بسیاری «تقدیر» می‌دانند حرف می‌زنی، آرزومند و مشتاق، گوش می‌دهند. از این‌که چطور چنین چیزی ممکن است می‌پرسند و حرف‌ها و فکرها برای گفتن و یادگیری دارند و وظیفه و مسئولیت جلو می‌گذارند.

این‌جا بلوچستان است. بیشتر از خاکِ خوش که تشنه‌ی آب است، مردم‌اش تشنه آگاهی و یافتن راه‌هایی‌اند. ■

میترا زارعی

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com

معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

فصل هفتم:

دین فرهنگی و اسلام دمکراتیک خلق‌ها:

سازش با اندیشه‌های کهنه

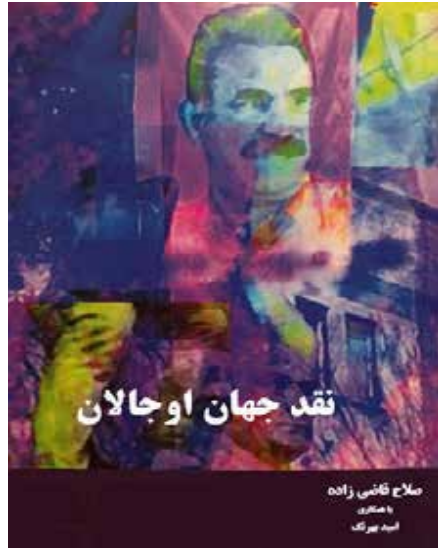
نام کتاب: نقد جهان اوجالان

نویسنده: صلاح قاضی‌زاده با همکاری امید بهرنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵



نقد جهان اوجالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوجالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است.

کتاب، شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول تا ششم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این جا به معرفی فصل هفتم می‌پردازیم.

عنوان فصل هفتم: دین فرهنگی و اسلام دمکراتیک خلق‌ها: سازش با اندیشه‌های کهنه

در فصل اول گفتیم که نوعی گرایش به متافیزیک و ایده‌آلیسم در تفکر اوجالان وجود دارد و او هرگز باور خود را به یک امر قدسی و «فراسوی فیزیکی» پنهان و کتمان نمی‌کند. اوجالان به‌جز اظهار بهمت و حیرت در مقابل «شعور کائنات و کیهان»، به‌طور مشخص در مورد دین خصوصاً دین اسلام نظرات بی‌پرده‌ای دارد. وی در مصاحبه‌ای با «تیبیل ملحم» به‌صراحت از اعتقادش به خدا صحبت کرده و آن را امری مربوط به سرشت بشر می‌داند. این فصل نشان می‌دهد که اوجالان، تاریخ دین اسلام را تحریف می‌کند و تصویری وارونه از آن ارائه می‌دهد. او و طرفدارانش مدعی‌اند آن‌چه امروزه تحت نام دولت‌های دینی یا اسلام سیاسی در جهان و خاورمیانه دیده می‌شود در واقع دینی است که به انحراف دولت‌گرایی و قدرت‌پرستی آلوده گشته و از «جوهر اصلی‌اش» منحرف شده است. از نظر اوجالان اسلام تاریخا دارای ماهیتی انقلابی بوده و به‌همین دلیل ۱۴۰۰ سال دوام آورده است. او معتقد است حرکتی که تحت نام اسلام توسط محمد در شبه جزیره عربستان به‌راه افتاد «یک مبارزه تئوپیک سوسیال دمکراتیک طبقه متوسط... مبارزه در راه جمهوری دمکراتیکی است که جامعه دمکراتیک را نیز در بر می‌گیرد!»

پ.ک.ک و جریان ناسیونالیسم کرد ضربه بزنند. اوجالان به‌عنوان یک رهبر ناسیونالیست نمی‌خواهد اجازه بدهد تا دولت و بورژوازی تُرک این بخش از جامعه کردستان را از حیطة تأثیرگذاری و نفوذ پ.ک.ک خارج کند و لذا در دستگاه فکری‌اش جای ویژه‌ای برای دین و اسلام باز کرده و تلاش دارد ضمن سازش با دین و اسلام، عناصر جریان اسلامی در کردستان را به‌زیر پرچم ایدئولوژیک و نظری خود بکشد.

اوجالان خواهان جدایی کامل دین از دولت و دستگاه حکومتی‌اش نیست، هم‌چنان که قصد و انگیزه‌ای برای تضعیف نفوذ و جایگاه دین در جامعه ندارد و از این نظر نمی‌خواهند از مذهب گسست کرده و با تمامی اشکال دنیای کهن مرزبندی کند. موضع هم‌دلی در قبال مسأله دین، بیش از هر چیز بیان تزلزل اوجالان و طرفدارانش در پیکار علیه جهان کهن و روابط استثمار و مناسبات تبعیض‌آمیز و ستمگرانه آن است.

بخش مهمی از این فصل به دلایل عروج و رشد جریان بنیادگرایی دینی، از جمله اسلام‌گرایی، در چندین دهه اخیر می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد: «اسلام‌گرایی یک جواب ارتجاعی است به یک نظام و روابط اجتماعی. یعنی رویارویی دو نیروی مترجع در بسیاری از نقاط جهان ما. از یک‌طرف سرمایه‌داری امپریالیستی و از سوی دیگر سرمایه‌داری اسلام‌گرا».

این فصل به تبیین مشی کمونیستی در قبال دین و مذهب می‌پردازد و می‌گوید که در مارکسیسم و ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، مبارزه با دین و نقد توهم دینی و افشای کارکرد اجتماعی باورهای مذهبی در تداوم جامعه مبتنی بر ستم و استثمار، یکی از محورهای مهم مبارزه و فعالیت آگاهی‌بخش است. یکی از شاخصه‌های جامعه جهانی است که کمونیست‌ها قصد ساختن‌اش را دارند. جامعه‌ای که کلیه اشکال و روابط ستم و استثمار طبقاتی و کلیه تفکرات و ایده‌های کهنه که این از روابط طبقاتی برآمده و به بازتولید و توجیه آن یاری می‌رساند را از میان برداشته است. دین از هر نوعش در رأس این ایده‌ها و تفکرات قرار دارد. ■

«آتش»

در برابر اراده و سلطه و هژمونی طبقات استثمارگر است، در قلب جهان‌بینی و ایدئولوژی و اخلاقیات اسلامی قرار گرفته است. یک پایه ثابت دیگر ایدئولوژی و اخلاقیات اسلامی، مردسالاری و ستم بر زن است و اساساً زنان و بدن زنان را مایملک و دارایی مرد و تحت اراده کامل مردان می‌داند.

این فصل هم‌چنین به ریشه‌یابی اهداف سیاسی اوجالان از سازش با دین و مشخصاً دین اسلام می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که امتیازی که اوجالان به دین می‌دهد، امتیاز به روابط و باورهای عقب‌مانده در جامعه کردستان است برای متحد نگاه داشتن نیروهای مذهبی و توده‌های دین‌دار در زیر پرچم ناسیونالیسم‌اش. به‌واقع موضع اوجالان در قبال دین و جریان‌ات دینی در کردستان، یک موضع پراگماتیستی است و او این اپورتونیسم را پنهان نمی‌کند. مثلاً می‌گوید باید از طرفداران مذهب علوی به‌عنوان یک نیروی ضد سیستم در ترکیه استفاده کنند. این فصل نشان می‌دهد که سازش و مماشات اوجالان با دین و اسلام علل سیاسی ایدئولوژیک دارد. تشدید اسلام‌گرایی در خاورمیانه تأثیراتش را بر کردستان نیز گذاشته است. در برخی شهرهای بزرگ جریان‌ات اسلام‌گرا به‌عنوان رقیب در برابر ناسیونالیسم کردی قد علم کرده‌اند و دولت اسلام‌گرای اردوغان و جناح‌های اسلامی بورژوازی کوشیده‌اند تا از این مسأله به‌نفع خود و علیه پ.ک.ک استفاده کنند و از طریق اسلام بخش‌هایی از جامعه کردستان را تحت کنترل خود قرار دهند و از این طریق

به باور ایشان چون این دین و آئین به‌اصطلاح دمکراتیک و انقلابی به ابزار دست نیروهای انحصارطلب و قدرت‌پرست تبدیل شد، از مسیر اصلی‌اش منحرف گشت.

از نظر ایشان دین، مشخصاً اسلام، دارای یک جوهر فرهنگی و اخلاقی است و اگر از قدرت و انحصارطلبی دور شود و به ذات اصلی‌اش باز گردد می‌تواند در جامعه دمکراتیک نقش مثبت و سازنده‌ای بازی کند. اما اوجالان، پدیده دین و اسلام را نیز از مضمون و محتوای تاریخی، طبقاتی و ایدئولوژیک‌اش تهی کرده‌اند و به‌دلخواه، بار معنایی خاص و مفید به حال اهداف سیاسی امروزین‌شان را بر آن تحمیل می‌کنند.

اسلام ورای هر خوانش و هر تفسیری، یک ایدئولوژی تاریخی- طبقاتی مشخص است و جهت‌گیری طبقاتی و برنامه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی معینی را در خود حمل می‌کند. اسلام، ایدئولوژی طبقات استثمارگر است و مانند هر دین دیگری، رونمای فرهنگی و اخلاقی روابط تولیدی و اجتماعی تبعیض‌آمیز و استثمار می‌شده که از زمان محمد تاکنون به اشکال مختلف بازتولید شده است. اخلاق اسلامی، انعکاس ارزش‌ها و جهان‌بینی طبقات حاکم ستمگر است که در نهایت وظیفه حفظ و توجیه و بازتولید روابط ستم و بهره‌کشی انسان از انسان را بر عهده دارد. تسلیم شدن در برابر اراده و مشیت «خدا» که در واقع تسلیم شدن

تصمیم به قیام شب‌های ۱۰-۱۱ اکتبر در کمیته مرکزی حزب بلشویک گرفته شد. پیشاپیش، طی چند ماه بلشویک‌ها، مردم را در گاردهای سرخ سازمان می‌دادند و درگیری با نیروهای دشمن رهبری می‌کردند. اما قیام امری متفاوت بود زیرا، گذر کردن به موضع تعرض بود. در ماه اکتبر، بلشویک‌ها تغییر «گاردهای سرخ» به ستون فقرات یک ارتش پرولتری را آغاز کردند.

روز ۲۴ اکتبر ساعت ۶ بعد از ظهر، لنین طی نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب بلشویک، هشدار داد که «همه چیز به موئی بند است» و در اجرای طرح قیام نباید تعلل ورزند. زیرا، برخی از رهبران حزب بلشویک می‌خواستند منتظر کنگره شوراها و تصویب قطعنامه کسب قدرت شوند! اما لنین در این نامه هشدار داد: «... منتظر رای متزلزل ۲۵ اکتبر (یعنی، کنگره شوراها) شدن فاجعه یا فرمالیتة محض خواهد بود.» (کلیات آثار لنین انگلیسی، جلد ۲۶. نامه به کمیته مرکزی، ص ۲۳۴-۲۳۵).

لنین به این نامه اکتفا نکرد و با محافظ خود به اسمولنی، مقر فرماندهی شوراها رفت. با رسیدن فرماندهی شوراها رفت. با رسیدن لنین، «کمیته نظامی انقلابی» که اوایل اکتبر توسط شورای سربازان پادگان‌ها تشکیل شده بود، هماهنگ کردن عملیات قیام در شهر را برعهده گرفت. نقاط کلیدی شهر پتروگراد توسط واحدهای گارد سرخ بلشویک‌ها به سرعت گرفته شد. ساعت ده صبح روز ۲۵ اکتبر، اطلاعیه‌ای با امضای لنین به شهروندان روسیه اعلام کرد: «دولت موقت سرنگون شده است. قدرت دولتی به ارگان شورای کارگران، سربازان و نمایندگان پتروگراد (کمیته نظامی انقلابی) که در راس پرولتاریا و پادگان پتروگراد قرار دارد منتقل شده است. ... زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان.» بعد از آن، لنین طرح عملیات تعرضی برای تصرف کاخ زمستانی و دستگیری اعضای دولت موقت را پیش گذاشت. وقتی کاخ زمستانی ساعت ۲ صبح سقوط کرد، کنگره شوراها که تازه تشکیل شده بود اطلاعیه تاریخی «به همه کارگران، سربازان و دهقانان» به قلم لنین را تصویب کرد. قدرت نوین متولد شده بود.

حکومت جدید فوراً دو فرمان صادر کرد. یکم، بیرون آمدن روسیه از جنگ امپریالیستی و فراخوان صلح بدون فتح و الحاق.

کرنسکی را مرتباً افشا کرده و توده‌ها را به ضرورت یک «انقلاب دوم» آگاه می‌ساختند. به همین جهت، «دولت موقت» دستور دستگیری لنین را صادر و حزب بلشویک را غیرقانونی کرد. حکومت کرنسکی، تصمیم به ادامه حضور روسیه در جنگ جهانی گرفت. منشویک‌ها و اس‌ارها، از این سیاست هم حمایت کردند. درحالی‌که بلشویک‌ها از ابتدای آغاز جنگ

امپریالیستی، شعار **تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی** را تبلیغ و ترویج کرده و حول این سیاست در جبهه‌های جنگ سربازان را در هسته‌های حزب بلشویک سازمان می‌دادند. جامعه روسیه، بحرانی و متلاطم بود و دنبال راه برون رفت می‌گشت. وقایع، همراه با تبلیغ و ترویج بلشویک‌ها، باسرعتی خیره‌کننده و شگفت‌انگیز ورشکستگی نیروهای سیاسی مطرح و میدان‌دار، از بورژوازی «دولت موقت» تا منشویک‌ها و اس‌ارها را آشکار می‌ساخت. برنامه بلشویک‌ها و چشم‌اندازی که برای جامعه آینده ترسیم می‌کردند، در میان قشرهای مختلف کارگری و سربازان و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری نفوذ می‌کرد. شعار «زمین، صلح، نان» که توسط حزب بلشویک به‌عنوان گام فوری دولت آینده در جواب به نیاز توده‌ها در آن شرایط وحشتناک فلاکت و ویرانی و محرومیت فرموله شد، به مبارزات توده‌ها جهت داده و این روند را وسیع‌تر و پُرشتاب‌تر کرد. حزب بلشویک نه تنها خارج از شوراها وسیعاً گسترش می‌یافت بلکه در داخل شوراها نیز نفوذ منشویک‌ها و اس‌ارها را به چالش گرفت. تنها حزب بلشویک قادر بود مانورهای طبقات حاکمه را با تکیه بر توده‌هایی که آگاه و متشکل و در میدان نبرد رهبری می‌کرد، درهم بشکند. شکست دادن حمله ژنرال کورنیلف (از افسران ارتش سابق تزاری) به شهر پتروگراد، یکی از مهم‌ترین آن‌ها بود. کورنیلف شکست خورد و دستگیر شد. این رخداد، توده‌ها را نسبت به خطرات مهلک پیش‌اروی جامعه بیدار کرد و بلشویک‌ها توانستند آنان را هرچه بیشتر به ضرورت «انقلاب دوم» و سرنگونی «دولت موقت»، اهمیت داشتن ارتش انقلابی و نبرد نظامی با دشمن آگاه کنند.

با در نظر گرفتن همه عوامل، لنین به این جمع‌بندی رسید که زمان قیام فرا رسیده است.

واقعیت کمونیسم چیست؟



لنین و شوراها

کمتر از احزاب خرده‌بورژوا و بورژوا و اریزیونیست در جنبش «چپ» روسیه مانند سوسیال رولوسیونیرها (به اختصار، اس‌ارها) و منشویک‌ها بود. اما حزب دارای پایه‌های محکم در میان قشرهای تحتانی پرولتاریا و دیگر توده‌های تحت ستم بود. پیش‌درآمد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، سرنگونی سلطنت چند صد ساله تزار بود. جنگ جهانی امپریالیستی که روسیه بخشی از آن بود، مرگ و ویرانی را بر فقر و محنت توده‌ها افزوده بود. توفان خشم و مبارزه توده‌ها سلطنت تزار را درهم پیچید و آن را سرنگون کرد. این تغییر، به انقلاب فوری معروف شد. اما جای تزار را مخالفین بورژوازی او در طبقه حاکمه روسیه گرفتند و «دولت موقت» را به سرکردگی شخصی به نام کرنسکی تشکیل دادند.

در جریان سرنگونی تزار، توده‌های کارگر و دهقان و سرباز در کارخانه‌ها، مناطق روستایی و در بسیاری از واحدهای ارتش (که در جنگ جهانی امپریالیستی اول درگیر بود)، نهادهای قدرت توده‌ای به نام «شورا» یا سوویت‌ها را خلق کردند تا مطالبات خود را از طریق آن‌ها پیش ببرند. اما شوراها عمدتاً تحت نفوذ اس‌ارها و منشویک‌ها بودند. این دو جریان سیاسی، شوراها را با خط و برنامه بورژوا-دموکراتیک و در جهت ضد کسب قدرت دولتی توسط پرولتاریا رهبری می‌کردند. تحت تاثیر این نیروهای سیاسی، شوراها از «دولت موقت» و کرنسکی حمایت کردند. این احزاب از ناآگاهی توده‌هایی که برای نخستین بار در عمر خود وارد صحنه سیاست بسیار پیچیده شده بودند سوءاستفاده کرده و برای پیش‌برد خط بورژوازی خود بر تزلزلات و توهمات خرده‌بورژوازی شهری و دهقانان تکیه می‌کردند. به‌همین علت، مورد حمایت بورژوازی نیز بودند. اما لنین و بلشویک‌ها، حکومت

«لنین و شوراها» یکی از محورهای «نقد» مورد علاقه گرایش‌های سوسیال دموکراتیک و انارکوسندیکالیستی در «چپ» جهانی نسبت به لنین است. جدال در واقعیت، بر سر نقش حزب کمونیست در رهبری کلیه فرآیندهای انقلاب از جمله شوراها و به‌طور کلی هر نوع تشکل و جنبش توده‌ای است و در تحلیل نهایی، جدال بر سر امکان و ضرورت و مطلوبیت انقلاب کمونیستی است.

ثوری کمونیستی و تجربه ثابت کرده است، تشکیلات‌ها یا جنبش‌های توده‌ای که با قصد سازمان دادن اعتراض توده‌ها علیه شرایط ستم و استثمار به‌وجود آمده‌اند، بدون رهبری حزب کمونیست و بدون این‌که از طریق خط سیاسی هدایت‌کننده‌شان به استراتژی انقلابی حزب متصل شوند، در بهترین حالت به دور تکراری و بسته اعتراض به وضع موجود، اما باقی ماندن در چارچوب آن، خواهند افتاد. هرچا کمونیست‌های انقلابی این وضعیت را به چالش گرفته‌اند، شمار وسیعی از توده‌های درگیر در این جنبش‌ها، منحول شده و تبدیل به کمونیست‌های انقلابی و رزمندگان راه انقلاب کمونیستی شده‌اند.

در این زمینه، تجربه شوراها در جریان انقلاب اکتبر روسیه آموزنده است. در اکتبر ۱۹۱۷ هیچ نیروی سیاسی دیگری به‌جز حزب بلشویک آماده عمل نبود. زیرا این حزب تحت رهبری لنین بر اساس یک تحلیل صحیح و نقشه استراتژیک، سال‌ها خود و پایه‌هایش را برای دخالت‌گری قطعی و قاطع در اوضاع با هدف به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی، آماده کرده بود. در سال ۱۹۱۷، هنوز شمار اعضا و طرفداران این حزب بسیار

دوم، فرمان تصرف زمین‌های کشاورزی سلطنت تزاری، طبقات اشراف و کلیسا (که زمین‌های وسیع داشت). **اما اتفاقی بسیار مهم‌تر از این‌ها رخ داده بود.** چند هزار سال پس از ظهور جامعه طبقاتی، قدرت دولتی نوینی متولد شده بود که هدفش سازمان دادن جامعه براساسی به‌جز استثمار بود. این واقعیت، جهان را به‌شدت تکان داد. مائوتسه‌دون در جمع‌بست تاریخی خود از این رخداد تاریخی/جهانی گفت: توپ‌های انقلاب اکتبر مارکسیسم را به چین آورد!

در همان زمان، شرایط مساعد برای انقلاب سوسیالیستی در اکثر نقاط اروپا وجود داشت. جنگ امپریالیستی، پوسیدگی و ضد انسانی بودن نظام سرمایه‌داری را بیش از پیش نشان داده بود. در شهرهای بندری آلمان (کیل و هامبورگ) ملاحان شورشی ناوهای ارتش آلمان از دستورات فرماندهی سرپیچی کرده و دست از جنگ کشیدند. در سال ۱۹۱۸، در بخش‌هایی از اروپای مرکزی تلاش‌های انقلابی صورت گرفت اما جملگی سرکوب شدند. انقلاب، فقط در روسیه پیروز شد و علت عمده آن وجود یک حزب پیشاهنگ انقلابی کمونیست در آن کشور بود.

دولت سوسیالیستی شوروی، از همان ابتدای پیروزی، رویکرد گسترش انقلاب در سراسر جهان را در پیش گرفت. لنین، فراخوان تشکیل بین‌الملل کمونیستی سوم، به‌عنوان تشکیلات بین‌المللی جدید برای هدایت فعالیت انقلابی سازمان‌ها و احزاب کمونیستی سراسر جهان را داد.

اولین انقلاب سوسیالیستی، برای همیشه چهره جهان را تغییر داد. اما هنوز راه دراز و پرپیچ و خم بود. در اولین سالگرد پیروزی انقلاب در سال ۱۹۱۸ هنوز سه‌چهارم کشور در دست نیروهای ضد انقلاب بود. جامعه نوین زیر حمله بین‌المللی بود. یک میلیون نفر کشته شدند و سه میلیون از بیماری‌های دوران جنگ داخلی جان دادند. برخی از متعهدترین کارگران کمونیست در این جنگ کشته شدند. همه‌چیز نابود شده و باید از نو ساخته می‌شدند. اما رهبری کمونیستی محکم ایستاد و در میان آن‌هایی که با تمام وجود می‌خواستند انقلاب را ادامه دهند پایه‌های خود را تحکیم و گسترش بخشید و آن‌ها هم ایستادند چون

دولت نوین تحت رهبری حزب و لنین را نماینده اراده و عزم خود می‌دیدند.

این فرآیند پر تب و تاب و پر پیچ و خم تحت رهبری «شوراها» طی نشد بلکه خود شوراها تحت رهبری حزب کمونیست توانستند نقش شایسته خود را در این فرآیند بازی کنند.

حزب، تشکیل ارگان‌های قدرت نوین را رهبری کرد که همه دارای ماهیت، هدف و روش‌های بنیاداً متفاوتی از ارگان‌های قدرت نظام پیشین بودند. اما این تفاوت بنیادین عمدتاً به این مربوط نبود که تشکلات شورایی کارگران و دهقانان و سربازان ستون فقرات آن‌ها را تشکیل می‌دادند. بلکه مدیون محتوای خود بود و به توده‌ها پشتوانه می‌داد تا دست به دگرگونی‌های رادیکال در جامعه بزنند و آن را بر شالوده‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کاملاً متفاوت از گذشته، تجدید سازماندهی کنند. به‌عبارت دیگر، دولت دیکتاتوری/دموکراسی پرولتاریا، قابل تقلیل به این نیست که چه افرادی از کدام خاستگاه طبقاتی ارگان‌های قدرت را پُر کرده‌اند.

به لنین اتهام زده می‌شود که دیکتاتوری حزب را به‌جای دیکتاتوری پرولتاریا نشاناند و از شوراها «استفاده ابزاری» کرد! بله، لنین به صراحت گفت که شوراها «تسمه نقاله» میان حزب و توده‌ها هستند. یعنی، ابزار هستند. در این جهان نکبت‌بار طبقاتی، چه چیزی بهتر از «ابزار» بودن برای هدف انقلاب کمونیستی می‌تواند باشد؟ اما تعیین‌کننده‌ترین ابزار، خود حزب کمونیست است. تنها خرده‌بورژوازی می‌تواند با این ابزار ضروری مخالفت کند.

لنین در سخنرانی کنگره دهم (مارس ۱۹۲۱) روشن می‌کند که پرولتاریا بدون رهبری حزب نمی‌تواند دیکتاتوری طبقاتی خود را اعمال کند. در همان حال که رهبری چنین حزبی برای تمام دوره پیش از انقلاب برای پیروزی انقلاب و تمام دوره گذار سوسیالیستی برای هدایت آن به‌سمت استقرار کمونیسم جهانی، لازم است اما یکی از شاخص‌های این رهبری در آن است که موج‌وار توده‌های طبقه کارگر و دیگر ستم‌دیدگان را به درون فرآیند دخالت آگاهانه در امور دولت نوین می‌کشاند. در انجام این کار، سازمان دادن تشکلات توده‌ای از نوع نوین که لنین آن را «شورا» خواند بسیار

مهم است. (لنین، «تردیونیون‌ها، اوضاع کنونی و اشتباهات ترسکی» - جلد ۳۰ آثار لنین ص ۲۰ انگلیسی. ^۱ نقل شده در باب آواکیان، نقد ک. ونو).

تمام نظریه‌های مربوط به این که «شوراها» باید حکومت کنند و نه حزب و نظریات مشابه آن از این قبیل که تشکلات توده‌ای باید «مستقل» و «آزاد» از رهبری حزب باشند و اصالت بخشیدن به «جنبش‌های بدون سر» جملگی برای نفی ضرورت رهبری حزب کمونیست بوده و دیدگاهی ایده‌آلیستی و منطبق بر جهان‌بینی خرده بورژوازی است که به غلبه خط بورژوازی در میان توده‌ها و در تشکلات توده‌ای خدمت می‌کند.

باب آواکیان در نقد نظریه مشابهی که در میان مائونیست‌ها موجود بود، می‌نویسد: «برای این که مساله نقش شوراها (و دیگر تشکلات توده‌ای) و رابطه آن‌ها با حزب کمونیست را در پرسپکتیو وسیع‌تر و تاریخی بگذاریم لازم است از کل این ماجرا کمی «اسرار زدایی» کنیم. هرچند شوراها به‌معنایی واقعی و عمیق توسط توده‌ها خلق شدند، اما این امری «خالص» یا به‌طور خالص «خودجوش» نبود. شوراها محصول مبارزه طبقاتی بودند و توده‌ها در این مبارزه تحت نفوذ نیروهای سیاسی متفاوت از جمله بلشویک‌ها و منشویک‌ها و دیگران بودند. از همان ابتدا، درون شوراها مبارزه‌ای دائمی و اغلب حاد میان نمایندگان گرایش‌های مختلف که نمایندگی می‌کردند، موجود بود. یک نقطه تمرکز مبارزه این بود که بالاخره، نقش سیاسی شوراها چیست و آن‌ها بخشی از چه فرآیندی هستند. ساده بگویم، بلشویک‌ها شوراها را ابزاری می‌دیدند برای این که توده‌ها برای سرنگونی نظم کهنه، درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا سازمان بیابند. منشویک‌ها و دیگران این را رد کرده و در مقابلش مقاومت می‌کردند.» (آواکیان، نقد ک. ونو)^۲

لنین هرگز جمع‌بندی نکرد که شوراها دیگر نقش مهمی ایفا نمی‌کنند و یا حزب جای آن را گرفته است. جمع‌بندی لنین از تجربه انقلاب این بود که اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و به‌عبارت دیگر، اعمال خط صحیح، صرفاً از طریق شوراها و بدون رهبری پیگیر و نهادینه

حزب در شوراها (و دیگر نهادها و تشکلات توده‌ای) ممکن نیست. وقتی صحبت از «رهبری حزب» می‌کنیم، قبل از هر چیز و بیش از هر چیز منظور خط آن حزب است. یعنی: چه نقدی بر جامعه دارد، چه تغییری را ضروری، ممکن و مطلوب می‌بیند و استراتژی‌اش برای رسیدن به هدف و تاکتیک‌ها و سیاست‌هایی که این استراتژی را تدارک دیده و به عمل درمی‌آورد، چیستند.

رهبری حزب یعنی رهبری چنین خطی بر روند انقلاب. خط‌ها، درنهایت منافع این یا آن طبقه را در جامعه نمایندگی می‌کنند. خط، می‌تواند کمونیستی باشد یعنی خطی که فرآیند انقلاب را از این‌جا تا کمونیسم ترسیم کرده و تدارک دیده و پیاده می‌کند. این خطی است که منافع طبقاتی طبقه پرولتاریا و دیگر ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان در عملی شدن آن است. خط می‌تواند رفرمیستی و رویزیونیستی باشد و هدف اصلاحاتی در وضع ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان در چارچوب همین جامعه موجود را دنبال کند. این خط، خط بورژوازی است حتی اگر به نام پرولتاریا و رهایی آن باشد و حتی اگر رهبرانش نیت دست‌یابی به جامعه‌ای بهتر را داشته باشند. رهبری انقلاب اکتبر روسیه، در خطی که توسط لنین پیش گذاشته می‌شد و به‌طور کلی پراتیک حزب بلشویک را هدایت می‌کرد، فشرده شده بود. همان‌طور که در شماره قبل نشریه آتش گفتیم، رهبری انقلاب شکست‌خورده آلمان هم با رزا لوگزامبورگ و کارل لیکنخت بود. رهبری لنین و حزب بلشویک، پیشاپیش زمینه‌های پیروزی انقلاب را تأمین کرده بود (هرچند این به‌معنای حتمی و تضمینی بودن آن نبود) و رهبری رزا و کارل آن را تضعیف کرده بود، درحالی‌که کمونیست‌های انقلابی در آلمان بسیار قوی‌تر

روسیه بودند. ■ «آتش» یادداشت:

1. The Trade Unions, the Present Situation and Trotsky's Mistakes, vol. 32, p. 20
2. Revcom.us/a/1242/
bapolemic.2htm